

دزدیده شدن حجرالاسود از سوی قرامطه

سنگ حجرالاسود در سال 317 هجری قمری با حمله و غارت قرامطه غارت شد و 22 سال نزد قرمطیان در بحرین باقی ماند.



سنگ حجرالاسود در سال 317 هجری قمری با حمله و غارت قرامطه غارت شد و 22 سال نزد قرمطیان در بحرین باقی ماند. فرقه «قرامطه» که در کتب تاریخی و ملل و نحل به عنوان گروهی پرخاشگر، فتنه جو، عامل کشتارهای دسته جمعی و غارت مسلمانان معرفی شده اند، شاخه ای از فرقه «اسماعیلیه» بودند که با عقائد ویژه خود، در بطن جامعه اسلامی ظاهر شدند، و باعث دردسرهای بسیاری برای کارگزاران رسمی حکومت در عهد خلفای عباسی گشتند و در این ستیز و پرخاش بود که بسیاری از مسلمانان بی گناه را قربانی انحرافات فکری و بلند پروازیهای خود ساختند و می توان گفت که عملکرد سیاسی و نظامی این گروه قابل مقایسه با گروه «خوارج» در عصر بنی امیه است، هر چند که از لحاظ اعتقادی مشابهتی با یکدیگر نداشتند.

«اسماعیلیه» گروهی از شیعیان بودند که پس از شهادت امام جعفر صادق - علیه السلام - به امامت «اسماعیل بن جعفر» و فرزندان او معتقد شدند و خود بعدها به فرقه های گوناگونی تقسیم گردیدند. در میان آنها افراد و شخصیت هایی پیدا شدند که هر کدام مذهب اسماعیلیه را به نوعی تفسیر و توجیه نمودند و به امامت شخص بخصوصی دعوت کردند.

یکی از چهره های معروفی که در میان دعاة و شخصیت های برجسته اسماعیلیه نخستین، اسم و رسمی دارد و منشأ پیدایش حوادث بسیاری شده است، شخصی به نام «حمدان قرمط» است که پس از مرگ ابوالخطاب اجدع یکی از بنیانگذاران فرقه اسماعیلیه، شاخه ای در این فرقه ایجاد کرد و حرفهای تازه ای آورد که بعدها طرفداران او را «قرامطه» یا «قرمطی» گفتند.

در منابع اهل سنت و - به پیروی از آنها - در منابع غربی، حمدان قرمط شاگرد و مرید عبدالله بن میمون قداح معرفی شده که گویا در شکل گیری اندیشه های حمدان قرمط نقش عمده ای داشته است، آنگاه عبدالله بن میمون را از موالی امام جعفر صادق - ع - شمرده. گاهی او را از اصل یهودی 1 و گاهی دیصانی 2 و گاهی ایرانی مجوسی 3 دانسته اند و نسب فاطمیان مصر را نیز به او رسانیده اند. 4

این در حالی است که در منابع شیعی، عبدالله بن میمون توثیق شده و چنانکه خواهیم دید، هیچگونه احتمالی درباره قرمطی یا اسماعیلی بودن او داده نشده است.

پیش از نقل جملاتی از علمای رجال شیعه درباره عبدالله بن میمون، توجه خوانندگان عزیز را به چند نمونه از اظهارات نویسندگان دیگر جلب می کنیم:

ابن ندیم از شخصی به نام ابوعبدالله بن رزام که در رد اسماعیلیه کتابی نوشته است، چنین نقل می کند (و البته صحت و سقم مطلب را به عهده نمی گیرد):

«میمون قداح در ابتدا از پیروان ابوالخطاب بود و دعوی بر الوهیت علی بن ابیطالب می کرد او و پسرش عبدالله، دیصانی مذهب و از محلی در نزدیکی اهواز بودند و پسرش عبدالله مدت زیادی ادعای پیامبری کرد و شعبده باز و نیرنگ باز بود... او به سلمیه نزدیک حمص گریخت و در آنجا مردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به «قرمط»... دعوت او را پذیرفت...» 5

خواجه رشیدالدین پس از ذکر متفرق شدن اصحاب محمد بن اسماعیل بن جعفر می گوید: «عبدالله بن میمون قداح که به زی صوم و صلاة و طاعات متحلی بود، به عسکر مکرّم مقام کرد... و از آنجا به کوهستان عجم اهواز آمد و مردم را دعوت می کرد و خلفای خود را به جانب عراق و ری و اصفهان و قم و همدان فرستاد. 6

فخر رازی در معرفی فرقه باطنیه می گوید:

نقل شده که یک مرد اهوازی که عبدالله بن میمون قداح نام داشت و از زنداقه بود، پیش جعفر صادق رفت و اکثر اوقات در خدمت فرزندش اسماعیل بود پس از مرگ

اسماعیل در خدمت فرزند او محمد قرار گرفت و چون محمد از دنیا رفت... مدعی شد که محمد را فرزندی است که باید از او اطاعت کرد و زندقه را به او یاد داد... 7

بطوری که ملاحظه می فرمایید عبدالله بن میمون به عنوان پایه گذار باطنیه و قرامطه و مردی شیاد و دروغگو معرفی شده است. در صورتی که در منابع شیعی او یکی از اصحاب خاص امام باقر و امام صادق شناخته شده که از آنها نقل حدیث می کرد. نجاشی در رجال خود می نویسد:

عبدالله بن میمون الأسود القداح برده آزاد شده بنی مخزوم... از امام صادق - ع - روایت می کرد و مردی ثقه بود و کتابهای «مبعث النبی» و «صفة الجنة و النار» از اوست. 8

با وجود توثیق رجالی مهمی چون نجاشی، تردیدی در جلالت قدر عبدالله بن میمون نمی ماند، بخصوص این که در کتب رجالی ما هیچگونه قدحی درباره او نقل نشده و اگر او اسماعیلی بود بدون شک علمای رجال بیان می کردند؛ زیرا بطوری که می دانیم

رجالیون ما حساسیت عجیبی درباره ذکر مذهب انحرافی شخص دارند. تنها نقطه مبهمی که وجود دارد، عبارتی است که کشی در باره او دارد. کشی پس از نقل حدیثی از امام باقر در تأیید عبدالله بن میمون می گوید: عبدالله بن میمون به «تزید» (کذا) قائل بود. 9

منظور از کلمه «تزید» روشن نیست بعضی ها آن را به معنای «دوست داشتن زید» گرفته اند و بعضی دیگر احتمالات بی ربط دیگری داده اند. 10 دیگر این که در کتب ملل و نحلی که از طرف شیعه نوشته شده مانند فرق الشیعه نوبختی و المقالات و الفرق اشعری در معرفی اسماعیلیه و قرامطه نامی از ابن میمون برده نشده است و همچنین ثابت بن سنان که خود معاصر با حمدان قرمط بود و کتابی تحت عنوان «تاریخ اخبار القرامطه» نوشته است ابداً اسمی از عبدالله بن میمون نمی برد. بهرحال از نظر منابع شیعی عبدالله بن میمون هیچگونه ارتباطی با قرامطه نداشته است.

آنچه مسلم است این است که مؤسس فرقه قرامطه، از فرق اسماعیلیه، شخصی به نام حمدان بن اشعث قرمطی بود که پس از مرگ محمد بن اسماعیل بن جعفر از پیروان او جدا شد و با اظهار عقاید خاصی، انشعابی در اسماعیلیه به وجود آورد. بنا به نقل ابن ندیم، حمدان قرمط در قریه ای به نام «قس بهرام» کشاورزی و گاوداری می کرد و آدم بسیار باهوشی بود و مرد دانشمندی به نام «عبدان» که کتابهایی را تصنیف کرده بود به او گروید و مبلغانی را به سواد کوفه گسیل داشتند. 11

واژه «قرامطه»

دیدیم که نام فرقه «قرامطه» از لقب بنیانگذار آن حمدان قرمط اخذ شده است اکنون باید دید که این واژه به چه معنایی است و چرا به حمدان، «قرمط» گفته می شد. در اینجا احتمال های مختلفی داده شده که مهمترین آنها را می آوریم:

- ابن ندیم گفته: از آن جهت به حمدان، «قرمط» گفته می شد که قدی کوتاه داشت. 12
- بغدادی گفته: او در راه رفتن گامهای کوتاهی برمی داشت و یا در نوشتن میان خطوط فاصله کمی می داد. 13
- ابن منظور بی آنکه اشاره ای به وجه تسمیه قرامطه کند گفته است: قرمطه به معنای برداشتن گامهای کوتاه و هم به معنای نزدیک هم نوشتن و دقت در آن آمده است. 14
- جرجانی گفته: قرمط نام یکی از روستاهای واسط است 15 و ابی خلف اشعری لقب حمدان را «قرمطویه» ذکر می کند. 16
- آقای دکتر مشکور از طبری و ثابت بن سنان نقل کرده که این واژه به معنای کرمیتی یعنی سرخی چشم است و از ابن جوزی نقل کرده که کرمیتی به معنای قوت بینایی و تیزبینی است، سپس اضافه کرده: چنین می نماید این کلمه از لهجه آرامی محلی شهر واسط به عاریت گرفته شده باشد که در آن قرمط هنوز به معنای تدلیس کننده است. کارل فولدرس می گوید: کلمه قرمط با ریشه یونانی «قرماتا» به معنای حرف، ارتباط دارد. همچنین نام قرمط به خط ویژه نسخی اطلاق می شود و الفبای سری قرمط نیز در متون یمنی وجود دارد. 17

- لوئی ماسینیون که تحقیقی درباره قرامطه دارد از «ولرز» نقل کرده که این واژه را با یکی از کلمات یونانی یکی دانسته ولی احتمال دارد که این اصطلاح مشتق از گویش محلی آرامی شهر واسط باشد؛ یعنی در جایی که قرمطا معنای مدلس می داده است... اصطلاح قرمط از نظر خط شناسی به خطی اطلاق می شد که خط نسخی نام داشت. اخیراً «گریفینی» در متون یمنی به الفبای ویژه قرمطی برخورده که سری بوده است. 18

- بطروسفکی پس از نقل گفته های ماسینیون در پاورقی کتاب خود از «ایوانوف» نقل کرده که گفته: کلمه قرمط از «قرمیه» مأخوذ است که به معنای کشاورز، روستایی در لهجه سریانی بین النهرین سفلی؛ یعنی زبان آرامی می باشد. 19

ما تصور می کنیم که اگر این لقب را مخالفان قرامطه به رهبر آنها داده باشد، معنای تدلیس و مدلس مناسبتر است، بخصوص این که به عبدالله بن میمون نیز (با صرفنظر از صحت انتساب او به قرامطه) لقب شعیده باز و حيله گر داده اند. و اگر این لقب را پیروان حمدان قرمط به او داده باشند، مناسب چنین است که آن را به معنای کشاورز بگیریم؛ زیرا همانگونه که از ابن ندیم نقل کردیم، حمدان به کشاورزی و گاوداری مشغول بوده است هر چند احتمال این که این لقب به خاطر سرخی چشم یا کوتاهی قد یا گامهای کوتاه یا خط ریزنوشتن حمدان بوده احتمال بعیدی نیست و بهرحال، مسأله چندان مهم نیست.

اعتقادات قرامطه

اصول اولیه اعتقادات قرامطه، همان اصول پذیرفته شده در فرقه «اسماعیلیه» است، منتها این گروه از اسماعیلیه، یک سلسله اعتقادات ویژه ای دارند که آنها را از دیگر گروههای این فرقه متمایز می سازد. البته اعتقاداتی که به آنها منسوب است در کتب مخالفان آنها آمده و لذا نمی توان صحت آن را تضمین کرد.

طبق نوشته نوبختی و ابی خلف اشعری، قرامطه به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر معتقدند و او را همان امام قائم مهدی می دانند و حتی به نبوت و رسالت او و سایر ائمه قائل هستند و می گویند: رسالت در روز غدیر خم از پیامبر قطع و به امیرالمؤمنین علی و پس از او به ائمه بعد منتقل شد و آنها در عین این که امام هستند مقام رسالت را نیز دارند. آنها می گویند: محمد بن اسماعیل زنده است و در بلاد روم غایب می باشد. 20

ابوالحسن اشعری می گوید: قرامطه معتقدند که «محمد بن اسماعیل» هم اکنون زنده است و او همان مهدی است که از ظهور او خبر داده شده است. 21

شهرستانی می گوید: آنها (که در عراق به باطنیه و قرامطه و مزدکیه و در خراسان به تعلیمیه و ملحه معروف هستند) کلام خود را با بعضی از گفته های فلاسفه مخلوط کرده اند و کتابهایی در این باره نوشته اند. آنها می گویند: خداوند نه موجود و نه لاموجود است و همینطور نه عالم و نه جاهل و نه قادر و نه عاجز است و به همین گونه است سایر صفات خدا! زیرا اثبات

حقیقی، اقتضا می کند که خداوند در جهتی که بر او اطلاق می کنیم با سایر موجودات شریک باشد و این همان تشبیه است. 22 و نیز می گویند: همانگونه که افلاک و طبایع با تحریک نفس و عقل در حرکت هستند، جامعه بشری نیز با شرایع و به تحریک پیامبر و وصی او در حرکتند و این در هر زمانی دایر خواهد بود، آنهم به صورت هفت تا هفت تا، تا به دوره پایانی خود منتهی شود و زمان قیامت فرا برسد و تکالیف برداشته شود. 23

ابوالحسن ملطی پس از نسبت دادن عقاید عجیبی به آنها مانند اینکه آنها، فرائض؛ چون نماز، روزه، زکات و حج را واجب نمی دانند. اضافه می کند که آنها معتقدند: کسانی که با عقیده آنها مخالفند، کافر و مشرک هستند و خون و مالشان حلال است و می توان آنها را اسیر گرفت! 24

البته عقایدی که به قرامطه نسبت داده شد، بسیار بیش از اینهاست و اما تنها نمونه هایی از آن را آوردیم تا زمینه ای برای بحثهای بعدی باشد.

تشکیل دولت قرامطه در احساء و بحرین

به گفته مورخان در سال 286 در مناطقی از جنوب خلیج فارس در بحرین و قطیف و احساء، قرمطی ها حکومت نسبتاً مقتدری تشکیل دادند که در رأس آن، شخصی به نام «ابوسعید جنابی» بود. درباره این شخص اطلاعات گوناگونی در دست است که مورخان به صورت پراکنده نوشته اند. یک گزارش از ابن حوفل در باره او در دست است که اطلاعات خوبی در مورد سوابق ابوسعید و چگونگی آشنایی او با قرمطیگری و کیفیت تشکیل حکومت در بحرین و موارد دیگر به دست می دهد و ما اینک متن عبارت ابن حوفل را می آوریم:

«ابوسعید بهرام جنابی از مردم «جنابه» و آرد فروش بود. او دعوت قرمطیان را قبول کرد و به «عبدان کاتب» شوهر خواهر حمدان قرمط گروید و در نواحی خود؛ یعنی جنابه (گنابه) و شهرهایی از مناطق گرمسیر فارس به دعوت پرداخت و مال های فراوانی از مردم گرفت. تا این که حمدان قرمط از «کلاواذ» برای او نامه ای نوشت و او را پیش خود فراخواند. پس از چندی او را همراه با عبدان کاتب، به بحرین فرستاد و او را مأمور به دعوت مردم آنجا کرد و با اموال و نامه ها و توصیه های خود، او را تقویت نمود.

ابوسعید که به بحرین آمد با زنی از آل سنبر ازدواج کرد و در میان اعراب منطقه، به دعوت پرداخت و مردم به او گرویدند و او با کمک آنان شهرهای اطراف را فتح کرد و عشایر و قبایل از ترس یا رغبت دعوت او را پذیرفتند. 25

طبری در گزارش کوتاهی می گوید:

در این سال (286) مردی از قرامطه به نام ابوسعید جنابی در بحرین خروج کرد، جماعتی از اعراب و قرامطه دور او جمع شدند... و کار او بالا گرفت. مردم آبادیها را گشت و به موضعی به نام قطیف رفت که میان آنجا و بصره چند مرحله (منزل) است و از مردم قطیف هم کشت. گفته شده که او اراده بصره نمود، والی بصره تصمیم قرامطه را به سلطان گزارش داد و او دستور داد که خراج و صدقات را جمع و حصار دور بصره درست کنند. هزینه این کار چهارده هزار دینار تخمین زده شد که این هزینه را صرف کرده، حصار دور بصره کشیدند. 26

ابن عماد حنبلی جزئیات بیشتری را به دست می دهد و اظهار می دارد که: حصار شهر بصره به دستور معتضد عباسی کشیده و ابوسعید در بصره پیمانه کشی می کرد و در مورد لقب او می گوید: او از «جنابه» یکی از روستاهای اهواز بود. سپس از قول صولی نقل می کند که ابوسعید مرد فقیری بود که آرد غربال می کرد. او به بحرین آمد و در آنجا خروج کرد و جماعتی از بقایای زنج و دزدها به او ملحق شدند و کار او بالا گرفت و سپاه خلیفه را بارها شکست داد. 37

طبق گزارش ثابت بن سنان: قرامطه بحرین در سال 306 به دمشق حمله کردند و بسیاری از مردم را کشتند و مهمتر این که آنها به مصر هم هجوم آوردند و در محلی به نام «عین شمس» با لشکر «جوهر صقلی» فرمانده سپاه المعزالدین الله فاطمی روبرو شدند و آنها را شکست دادند ولی در حمله بعدی لشکر فاطمیان توانستند به قرامطه بحرین شکست بدهند و آنها را از مصر خارج کنند حسین بن بهرام قرمطی بحرینی چنین سرود:

یا مصران لم اسق ارضک من دم *** یروی ثراک، فلاسقانی النیل 28

مشابه این اطلاعات در بسیاری از کتب تاریخی آمده که ما از نقل آنها خودداری می کنیم و فقط این نکته را از ابن اثیر اضافه می کنیم که ابو سعید جنابی سرسلسله قرامطه بحرین در حالی کشته شد که بر احساء 29 و قطیف و هجر و طائف و سایر بلاد بحرین حکومت می کرد. او را غلام خودش به قتل رسانید. 30

پس از کشته شدن ابوسعید، فرزند او ابوطاهر سلیمان جنابی - جنجالی ترین چهره در میان حکام قرمطی - قدرت را به دست گرفت و برنامه ها و تندیروهای پدر را دنبال نمود. او به تمام نواحی و اطراف دست اندازی کرد و همو بود که بارها به کاروانهای حجاج حمله کرد و آنها را کشت و بالاخره به مکه نیز حمله کرد و کشتارهای بیرحمانه ای به راه انداخت و حجرالأسود را از کعبه ربود که شرح مفصل آن به زودی خواهد آمد.

ابوطاهر آدم بی رحم و متهوری بود. او در سال 311 به بصره که حصار دور آن کشیده بودند، حمله کرد و نیروهای او با نردبانهای مخصوص از بالای حصار به داخل شهر نفوذ کردند.

به گفته ابن کثیر: در این حمله هزار و هفتصد سواره تحت فرمان او بود و پس از عبور از حصار شهر هفده روز در آنجا ماندند و بسیاری از مردم را کشتند... 31

ابوطاهر شهر «هجر» را پایتخت خود قرار داده بود که به گفته یاقوت مرکز بحرین بود و گاهی هم به همه بلاد بحرین «هجر»

اتلاق می شد. 32 او سربازان از جان گذشته و پیشمرگان بسیاری داشت که همین امر رمز پیروزیهای نظامی پی در پی او بود. نوشته اند که «ابن ابی الساج» هنگام حرکت دادن سپاه سی هزار نفری خود به عزم جنگ با قرمطیان، پیکی برای اتمام حجت نزد پیشوای آنان ابوطاهر جنابی فرستاد. چون پیک پیش ابوطاهر آمد ابوطاهر از او پرسید: «ابن ابی الساج» چه تعداد سپاهی با خود آورده است؟ پیک جواب داد: سی هزار نفر. ابوطاهر او را مسخره کرد و گفت: در حقیقت سه نفر هم ندارد. آنگاه روی به یکی از جنگجویان خود نمود و به او فرمان داد که در دم، خنجر برکشیده و شکم خود را بدرد. ابوطاهر به پیک گفت: با چنین جانبازی که از جنگجویان من دیدی، «ابن ابی الساج» چه کار تواند کرد؟ 33

بهرحال ابوطاهر موجود عجیبی بود و به بسیاری از شهرهای اطراف مانند شهرهای کوفه و بصره و رقه و قادسیه و رأس العین و نصیبین و کفرتوتا و موصل و چند شهر دیگر حمله کرد و تمامی این حمله ها با کشتارهای وسیعی همراه بود او حتی قصد دمشق و فلسطین کرد ولی موفق نشد و همچنین او تا یک فرسخی بغداد رسید ولی از آنجا بازگشت. 34

ابوطاهر از شعرهم بهره ای داشت و در قطعه شعری که به او منسوب است از بلند پروازی های خود و همینطور از اینکه او داعی بر مهدی است خبر داده است. البته منظور او از مهدی، مهدی فاطمی است که در آفریقا خروج کرده بود. آن شعرها این است:

أَعَزُّكُمْ مَتَى رَجُوعِي إِلَى هَجَرَ *** فَعَمَّا قَلِيلٍ سَوْفَ يَأْتِيَكُمُ الْخَبَرُ
إِذَا طَاعَ الْمَرْيَخُ مِنْ أَرْضِ بَابِلٍ *** وَ قَارَنَهُ كَيَوانُ فَالْحَذَرُ الْحَذَرُ
فَمَنْ مَبْلُغُ أَهْلِ الْعِرَاقِ رِسَالَةَ *** بَاتِي أَنَا الْمَرْهُوبُ فِي الْبَدْوِ وَالْحَضَرُ
فَيَاوِيلَهُمْ مِنْ وَقْعَةٍ بَعْدَ وَقْعَةٍ *** يَسَاقُونَ سَوْقَ الشَّاةِ لِلذَّبْحِ وَ الْبَقَرِ
سَأَصْرِفُ خَيْلِي نَحْوَ مِصْرٍ وَ بَرَقَةٍ *** إِلَى قَيروانِ التُّرْكِ وَ الرُّومِ وَالْخَزَرِ
تا آنجا که می گوید:

انا الداع للمهدى لاشك غيره *** انا الصارم الضرغام و الفارس الذكر
أَعَمَّرَ حَتَّى يَأْتِيَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ *** فَيُحْمَدُ آثَارِي وَارِضِي بِمَا أَمَرُ 35
البته ما اینجا درصدد ذکر جزئیات دست اندازیهای ابوطاهر به شهرها نیستیم، از آنچه که به اختصار گفتیم، معلوم شد که ابوطاهر دولت مقتدری در بحرین و جنوب خلیج فارس تشکیل داده بود و مقابله با آن کار آسانی نبود و مسلمانان را در جریان ربوده شدن

حجرالاسود به وسیله قرامطه که شرح آن را به زودی خواهیم آورد، نباید چندان توبیخ کرد. پس از مرگ ابوطاهر در سال 332 چند تن دیگر از سلسله جنابیان قمرطی در بحرین حکومت کردند ولی دیگر آن قدرت و شوکت را نداشتند.

حمله قرامطه به مکه و داستان حجرالاسود

هجوم بی امان قرامطه بحرین به شهرها و آبادی های دور و نزدیک و کشتارهای بی رحمانه مردم، رعب و وحشت زاید الوصفی در مسلمین به وجود آورده بود و در این میان کاروانهای حجاج بیش از همه در معرض خطر بودند. کاروانهای حجاج بخصوص حاجیانی که از طرف عراق به مکه می رفتند و مجبور بودند از حوزه نفوذ قرامطه عبور کنند، همواره مورد حمله آنها بودند این حملات در سالهای 313 و 314 آنچنان شدید بود که در این سالها هیچیک از کسانی که از راه عراق به مکه عازم بودند، موفق به انجام مناسک حج نشدند. 36

تا اینکه در سال 317 خشونت به اوج خود رسید و فاجعه عظیم رخ داد. در این سال، قرامطه طبق یک نقشه و توطئه حساب شده، به کاروانهایی که از طریق عراق رهسپار مکه بودند، حمله نکردند و کاروانهای حجاج از جمله کاروان عراق به سرپرستی منصور دیلمی سالم و بدون مزاحمت به مکه رسیدند 37 اما چون روز ترویبه رسید قرامطه به فرماندهی ابوطاهر جنابی حجاج را غافلگیر کردند و با یک یورش وحشیانه، هم به آنها و هم به ساکنین شهر مکه حمله کردند و دست به کشتار عجیبی زدند و اهانت بی سابقه در مورد مسجدالحرام اتفاق افتاد.

گفته شده است که در این واقعه ابوطاهر با یک سپاه نهصد نفری وارد مسجدالحرام شد و این در حالی بود که او مست بود و بر روی اسبی قرار داشت و ششمیر عریانی در دستش بود حتی اسب او نزدیک بیت ادرار کرد. 38

طبق نقل مورخان، قرامطه هر چه توانستند از حجاج و اهل مکه کشتند و از مقدسات اسلامی هتک حرمت کردند. آنها هزار و هفتصد نفر را در حالی که از استار کعبه گرفته بودند، کشتند. 39 شمشیرهای قرامطه طواف کنندگان، نمازگزاران و کسانی را که به دره ها و کوهها فرار کرده بودند، درو می کرد و مردم فریاد می زدند که آیا همسایگان خدا را می کشی و آنها می گفتند: کسی که با اوامر الهی مخالفت کند همسایه خدا نیست. تعداد کشته شدگان مجموعاً به حدود سی هزار نفر رسید که بسیاری از آنها را در چاه زمزم ریختند و بعضی ها را بدون غسل و کفن و نماز در جاهای دیگر دفن کردند. 40

در همان حال که قرامطه مردم را از دم تیغ می گذرانیدند و از کشته ها پشته می ساختند، ابوطاهر کنار در کعبه این شعر را ترتم می کرد:

أَنَا بِاللَّهِ وَالْبَالَهُ أَنَا *** يَخْلُقُ الْخَلْقَ وَافْنِيَهُمْ أَنَا 41

قرامطه علاوه بر کشتارهای بی رحمانه و غارت اموال حجاج و اهل مکه، زیورها و از جمله پرده کعبه را غارت کردند و در آن را کردند و خواستند ناودان بیت را از جای خود بکنند ولی متصدی این کار سقوط کرد و مرد و مهمتر از همه، حجرالاسود را از جای

خود برداشتند و با خود به بحرین بردند. موضوع ربودن حجرالأسود در همه کتابهای تاریخی که جریان حمله قرامطه به مکه را نقل کرده اند، آمده است و در بعضی از کتب این مطلب هم اضافه شده که ابوطاهر با گرز به حجرالأسود زد و حجر شکست و در همین حال خطاب به مردم می گفت: ای نادان ها! شما می گفتید هرکس وارد این خانه شود در امنیت قرار می گیرد در حالی که دیدید آنچه را که من کردم. یک نفر از مردم که خود را برای کشته شدن آماده کرده بود لجام اسب او را گرفته و گفت: معنای این سخن (که مضمون آیه ای از قرآن است) آن نیست که تو می گویی بلکه معنای آیه این است که هرکس وارد این خانه شد او را در امان قرار دهید. در این حال، قرامطی اسب خود را حرکت داد و رفت و به او توجهی نکرد. 42

به گفته ابن کثیر، ابوطاهر قبه ای را که روی چاه زمزم بود خراب کرد و دستور داد باب کعبه را از جای خود کنند و پوشش کعبه را برداشته و میان اصحاب خود قطعه قطعه کرد و به مردی دستور داد که بالای کعبه رفته و میزاب را از جای خود بکند ولی او از بالا افتاد و مرد، در اینحال ابوطاهر از کندن میزاب منصرف شد سپس دستور داد که حجرالاسود را قلع کنند پس مردی آمد و با گرژی بر آن کوبید و گفت: «طیراً ابابیل» کجاست؟ «حجارة من سجيل» کجاست؟ سپس حجرالاسود را کردند و به بلاد خود حمل کردند. 43

در تکمله ای که برای تاریخ طبری نوشته اند، آمده است که: قرامطه آثار خلفا را، که با آنها کعبه را زینت داده بودند، غارت کردند. آنها «درة الیتیم» را که چهارده مثقال طلا بود و نیز گوشواره های ماریه و شاخ قوچ ابراهیم و عصای موسی که هر دو با طلا قابل شده بودند و طبق و قرقره ای از طلا و هفده قندیل از نقره و سه محراب نقره ای که از قامت انسان کوتاهتر بود و به صدر بیت نصب شده بود، همه را غارت کردند. 44

در جریان کشتار حجاج به وسیله قرامطه چندین نفر از علما و محدثین نیز در حال طواف کشته شدند که نام تعدادی از آنان، از جمله: حافظ ابوالفضل محمد بن حسین جارودی و شیخ حنفی ها در بغداد ابوسعید احمد بن حسین بردعی و ابوبکر بن عبدالله رهاوی و علی بن بابویه صوفی و ابوجعفر محمد بن خالد بردعی (که ساکن مکه بود) در کتب تاریخی آمده است. 45

نقل شده است که یک نفر از محدثین در آن زمان، در حال طواف بود، وقتی طواف او تمام شد، شمشیرها احاطه اش کردند و چون خود را در آن حال دید این شعر را خواند:

تری المحبین صرعی فی ديارهم *** کفتیة الکھف لایدرون کم لیتوا 46

قرامطه یازده روز و به نقلی شش روز و به نقلی هفت روز در مکه ماندند، آنگاه به سرزمین خودشان - هجر - بازگشتند و حجرالأسود را با خود بردند، گفته شده که زیر حجرالأسود، چهل شتر هلاک شدند و جای حجرالاسود در گوشه کعبه خالی ماند و مردم دست خود را به جای آن می کشیدند و تبرک می جستند 47 قرامطه، حجرالاسود را به شهر «احساء» بردند و این که در بعضی از منابع محل نگهداری حجرالأسود، بحرین یا هجر ذکر شده بدان جهت است که در آن زمان به منطقه وسیعی از شمال عربستان فعلی، بحرین و یا هجر گفته می شد که شهر «احساء» داخل همین منطقه قرار داشت.

وقتی قرامطه همراه با حجرالأسود و اموال غارت شده مردم، از مکه خارج و رهسپار «هجر» شدند، «ابن محلب» که در آن زمان امیر مکه از طرف عباسیان بود، با جمعیتی قرامطه را دنبال کردند و از آنها خواستند که حجرالأسود را به جای خود برگردانند و به جای آن تمام اموال اینها را تملک کنند. قرامطه نپذیرفتند در این هنگام امیر مکه با قرامطه جنگید ولی به دست آنها کشته شد. 48

همانگونه که گفتیم قرامطه خود را از اسماعیلیه می دانستند و لذا مطابق بعضی از نقل ها قرامطه در مکه به نام عبیدالله مهدی که همان ابو عبیدالله المهدی الفاطمی العلوی است که در آفریقا بود خطبه خواندند و حوادث را طی نامه ای به او نوشتند. وقتی عبیدالله مهدی از جریان آگاه شد طی نامه شدیدالحنی به ابوطاهر قرامطی نوشت: تعجب کردم از نامه ای که بر من نوشتی و در آن بر من منت گذاشتی که به نام ما جرائمی را درباره حرم خدا و همسایگان او مرتکب شدی، آنهم در اماکنی که از عهد جاهلیت تاکنون خونریزی در آنجا و اهانت به اهل آنجا حرام بوده است، آنگاه از این هم تجاوز کردی و حجرالأسود را که دست راست خدا در زمین است کندی و به شهر خود حمل نمودی و انتظار داشتی که از تو تشکر کنیم. خداوند تو را لعنت کند... 49

این نامه را ثابت بن سنان به صورت دیگری آورده مطابق نوشته او بعد از جریان قرامطه، ابو عبیدالله المهدی نامه ای به ابوطاهر نوشت و عمل او را تقبیح کرد و او را لعن نمود و از جمله نوشت: «برای ما در تاریخ نقطه سیاهی به وجود آوردی که گذشت روزگار آن را از بین نمی برد... تو با این کارهای شنیع بر دولت ما و پیروان ما و دعاة ما نام کفر و زندقه را محقق کردی...» او در این نامه ادامه داد که اگر اموال مردم مکه و حجاج را به خودشان برنگردانی و حجرالاسود را به جای خود عودت ندهی و پرده کعبه را بازپس ندهی، به زودی با لشکری که طاقت مقابله با آن را نداری به سوی تو خواهیم آمد و من از تو بری هستم همانگونه که از شیطان رجیم بری هستم. 50

حجرالأسود مدت 22 سال در بحرین ماند و در طول این مدت اقدامات دو قطب سیاسی در جهان اسلام، یعنی عباسی ها در بغداد و فاطمی ها در آفریقا برای وادار کردن قرامطه به باز پس دادن حجرالأسود بی نتیجه ماند، خلفا تا پنجاه هزار دینار به قرامطه پیشنهاد کردند که در مقابل آن حجرالأسود را بازپس بدهند، ولی آنها قبول نکردند 51 به گفته ابن سنان که خود معاصر با وقوع این قضایا بود، برای قرامطه پولهای زیادی جهت رد حجرالأسود وعده کردند اما مورد قبول آنها واقع نشد و این تهدید مهدی علوی فاطمی بود که آنها را مجبور به این کار نمود. 52

بهرحال حجرالأسود در سال 339 به مکه برگردانیده شد و آن را یک نفر از قرامطه به نام سنبر (که احتمالاً پدر زن ابوسعید قرامطی باشد) به مکه حمل نمود. گفته شده است که حجرالأسود را پیش از حمل به مکه، به شهر کوفه بردند و در ستون هفتم

از جامع کوفه نصب کردند تا مردم آن را ببینند و برادر ابوطاهر نامه ای نوشته بود که در آن آمده بود: ما حجرالأسود را به امر کسی اخذ کردیم و به امر همان شخص بازگردانیدیم. 53 و در بعضی از کتب جمله اخیر به این صورت آمده است: «اخذناه بقدرة الله وردناه، بمشيئة الله» ما آن را با قدرت خدا اخذ کردیم و با مشیت او برگردانیدیم. 54

وقتی حجرالأسود به مکه رسید، امیر مکه و همچنین جمعیتی از مردم مکه حاضر شدند و «سنبر» با دست خود حجرالاسود را به جای خود قرار داد و گفته شده که حجر را شخصی به نام حسن بن مزوق بتا به دیوار کعبه نصب کرد و با گچ آن را محکم نمود. 55 و از افراد دیگری نیز نام برده شده است.

درباره این که چه کسی حجرالأسود را در جایگاه اصلی خود قرار داد، از یکی از علمای بزرگ ما مطلبی نقل شده که همراه با جریان کوتاهی است که ما آن را به اختصار نقل می کنیم:

از شیخ بزرگوار جعفر بن محمد قولویه که یکی از علما و محدثین صاحب نام شیعه و استاد شیخ مفید بود نقل شده در آن سال که حجرالأسود را قرامطه به مکه برگرداندند، رهسپار مکه شد؛ چون طبق عقیده علمای شیعه، حجرالأسود را کسی جز ولی خدا و معصوم در جای خود نمی گذارد و ابن قولویه برای دیدن امام عصر - عجل - که حجرالأسود را به جای خود خواهد نهاد تدارک این سفر را دید. متأسفانه او در بین راه مریض شد و در بغداد ماند و نتوانست به مسافرت خود ادامه بدهد. یکی از دوستان مورد اعتماد خود را که معروف به «ابن هشام» بود، نایب گرفته و نامه ای را به او داد و سفارش کرد که این نامه را به کسی بده که حجرالأسود را در دیوار کعبه نصب کند. ابن هشام به مکه رفت و هنگام نصب حجرالأسود در آن مراسم حاضر بود. ابن هشام می گوید: می دیدم هرکس حجرالاسود را در جای خود می گذارد می افتد تا اینکه جوان خوش صورت و گندم گونی پیدا شد و حجر را از دست آنها گرفت و در محل خود نصب کرد و حجر در آنجا ماند و مردم خوشحال شدند آن آقا از مسجد خارج شد و من او را دنبال کردم تا بالأخره نامه ابن قولویه را به او دادم و او بدون آنکه نامه را بخواند فرمود: به او بگو خوفی بر تو نیست و سی سال دیگر زنده خواهی ماند. این را گفت و در حالی که من بهت زده شده بودم از نظرم ناپدید شد. 56

بهرحال، حجرالأسود پس از 22 سال به جای خود عودت داده شد و نگرانی عمیق مسلمانان بلاد پایان یافت و این لکه ننگ بر دامن قرامطه تا ابد باقی ماند.

ما تصور می کنیم که سران قرامطه افرادی سودجو، جاه طلب و ریاست خواه بودند که از عقاید ریشه دار مردم دائر بر ظهور مهدی و نجات دهنده، سوءاستفاده کردند و نارضایی شدید مردم از حکومت عباسیان زمینه مناسبی شد که آنها خود را نمایندگان و داعیان مهدی معرفی سازند و افراد ناآگاه را که از وضع موجود در رنج و زحمت بودند، دور خود جمع کنند. آنها که افرادی فقیر و گاهی متوسط بودند با امیدهای واهی، دور قرامطه را که خود را داعیان بر مهدی قلمداد کرده بودند، گرفتند و در عمل به خاطر رسیدن به مال و ثروت بادآورده، دست به خشونت های بی حدی که سرانشان آنها را مجاز کرده بودند، زدند.

اینکه قرامطه بحرین گاهی خود را به فاطمیان مغرب می چسبانیدند؛ یکی برای استفاده از داعیه مهدویگری آنان بخصوص ابوعبیدالله المهدی العلوی بود و دیگری به علت رقابت و خصومتی بود که میان فاطمیان و عباسیان وجود داشت. 57 و اینها که در قلمرو عباسیان بودند و نارضایی مردم را از حکومت آنان می دیدند، از امیدهای مردم بر دور دست ها سوء استفاده می کردند و آنها را به اطاعت از فاطمیان می خواندند، و شاید فتنه ای را که در سال 317 در مکه به وجود آوردند و مراسم حج را بهم زدند و حجرالأسود را ربودند به این جهت بوده که زمینه را برای تسلط فاطمیان بر مکه فراهم سازند، چون شایع بود که کسی می تواند لقب «امیرالمؤمنین» بگیرد که بر حرمین شریفین تسلط داشته باشد و امیر حاج را او معین کند. اما با وجود این دیدیم که خلیفه فاطمی چگونه اعمال قرامطه را تقبیح کرد و طی نامه شدید اللحنی که قسمتهایی از آن را پیش از این آوردیم از آنها بیزاری جست و عمل آنها را مایه شرمندگی و رسوایی دانست.

بطوری که اشاره کردیم، سران قرامطه از موضوع مهدویت بسیار سوء استفاده کردند. یکبار در سال 316 قرامطه در نزدیکی کوفه از سپاه عباسیان شکست خوردند و پرچم های آنان به دست نیروهای خلیفه افتاد. در آن پرچم ها این آیه نوشته شده بود: «و نريد أن نمُنَّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين» 58 بطوری که می دانیم این آیه که مربوط به نجات قوم موسی از دست فرعون است، به ظهور حضرت مهدی و نجات جامعه بشری از فرعونیان و طاغوتیان نیز تفسیر شده است. سران قرمطی با عوام فریبی خاصی اعتقاد مردم را درباره مهدویت، بازیچه دست خود کرده بودند.

پس از افول قدرت قرامطه حکومتها آنها را هرکجا یافتند کشتند بخصوص سلطان محمود غزنوی که بسیار ضد قرامطه بود. شاعر دربار او «فرخی سیستانی» گفته:

ملک ری از قرمطیان بستدی *** میل تو اکنون به منا و صفاست

و پس از مرگ او گفت:

آه و دردا که کنون قرمطیان شاد شوند *** ایمنی یابند از سنگ پراکند و دار

پی نوشتها:

1 - اسماعیلیان در تاریخ، نوشته چند تن از مستشرقین، ترجمه یعقوب آژند، مقاله برنارد لویس، ص 80.

2 - ابن ندیم، الفهرست، ص 278.

3 - بطروشکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص 299.

4 - انصاف پور، روند نهضت های ملی و اسلامی در ایران، ص 454.

5 - ابن ندیم، همان.

6 - رشیدالدین، جامع التواریخ، ص 10.

- 7 - فخر رازی، اعتقادات فرق المسلمين، ص 106.
- 8 - رجال نجاشی، ص 148.
- 9 - کشی، اختیار معرفة الرجال، ج 5، ص 687.
- 10 - ممقانی، تنقیح المقال، ج 2، ص 220.
- 11 - ابن ندیم، الفهرست، ص 279.
- 12 - ابن ندیم، ص 279.
- 13 - بغدادی، الفرق بین الفرق، ص 282.
- 14 - لسان العرب، ج 7، ص 377. خیام نیشابوری گفته است:
اسرار جهان را نه تو دانی و نه من *** وین خط «قرمط» نه تو خوانی و نه من
- 15 - جرجانی، شرح مواقف، ج 8، ص 388.
- 16 - المقالات و الفرق، ص 83.
- 17 - دکتر محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص 359.
- 18 - اسماعیلیان در تاریخ، ص 134.
- 19 - اسلام در ایران، ص 298.
- 20 - المقالات و الفرق، ص 83 و فرق الشیعه، ص 104.
- 21 - اشعری، مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 98.
- 22 - شهرستانی، الملل و النحل، ج 1، ص 194.
- 23 - همان، ص 194.
- 24 - ملطی، التنبیہ و الرد، ص 21 - 20.
- 25 - ابن حوقل، صورة الأرض، ص 62.
- 26 - تاریخ طبری، ج 5، ص 286.
- 27 - ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج 2، ص 192.
- 28 - ثابت بن سنان، تاریخ اخبار القرامطه، ص 58 و 59.
- 29 - در بعضی از کتب مورخان غربی که به فارسی ترجمه شده، نام این شهر «لحساء» آمده است که اشتباه است و صحیح آن همان «احساء» می باشد این اشتباه به کتب بعضی از مورخان ایرانی نیز (مانند آقای انصاف پور در کتاب روند نهضتها) راه یافته است.
- 30 - کامل ابن اثیر، ج 6، ص 187.
- 31 - ابن کثیر، البداية والنهاية، ج 11، ص 158.
- 32 - یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 5، ص 393.
- 33 - انصاف پور، روند نهضتها، ص 470، به نقل از حبیب السیر.
- 34 - کامل ابن اثیر، ج 5، ص 187. همچنین رجوع شود به: مقریزی، الخطط، ج 1، ص 250 به بعد.
- 35 - ابن تغری، النجوم الزاهرة، ج 3، ص 226.
- 36 - ابن کثیر، البداية والنهاية، ج 11، ص 165 - 163.
- 37 - همان، ص 171؛ و تقی الدین الفاسی، شفاء الغرام باخبار البلد الحرام، ج 2، ص 218.
- 38 - نجم عمر بن فهد، اتحاف الوری باخبار ام القرى، ص 374، در شفاء الغرام تعداد سپاه قرامطه هفتصد نفر ذکر شده.
- 39 - شفاء الغرام، ج 2، ص 218.
- 40 - احمد السباعی، تاریخ مکه، ج 1، ص 171.
- 41 - تاریخ اخبار القرامطه، ص 54. این شعر به صورتهای مختلف نقل شده آنچه در بالا آوردیم، علاوه بر اخبار القرامطه، در کتابهای: النجوم الظاهرة، ج 3، ص 224 و شذرات الذهب، ج 2، ص 274 و اتحاف الوری، ج 2، ص 375 و تاریخ مکه، ج 1، ص 171 و چندین کتاب دیگر به همین صورت آمده ولی در بعضی کتب دیگر مصراع دوم شعر به این صورت نقل شده: اخلق الخلق و افنیهم انا. البداية والنهاية، ج 11، ص 171 که نوعی ادعای الوهیت است و لذا بنظر می رسد که صورت دوم درست نباشد.
- 42 - ابن جوزی، المنتظم، ج 6، ص 223.
- 43 - البداية والنهاية، ج 11، ص 172.
- 44 - عریب القرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص 134 (ذیل حوادث سال 316) گفتنی است که تاریخ طبری با حوادث سال 302 پایان می یابد. ضمناً همانگونه که می دانیم فتنه قرامطه در مکه در سال 317 اتفاق افتاده ولی قرطبی آن را در ذیل حوادث سال 316 آورده که اشتباه است.
- 45 - اتحاف الوری، ج 2، ص 376.
- 46 - البداية والنهاية، ج 11، ص 172.
- 47 - اتحاف الوری، ج 2، ص 178.

- 48 - کامل ابن اثیر، ج 6، ص 204 و البداية و النهاية، ج 11، ص 172. ابن کثیر نام امیر مکه را ذکر نکرده ولی ابن اثیر او را «ابن محلب» می داند و بعضی از مورخان از جمله ذهبی نام او را «ابن محارب» ذکر کرده اند. العبر فی خبر من غیر، ج 2، ص 167. و به همین صورت است در: النجوم الزاهرة، ج 2، ص 224.
- 49 - اتحاف الوری، ج 2، ص 378.
- 50 - تاریخ اخبار القرامطه، ص 54.
- 51 - البداية و النهاية، ج 11، ص 237.
- 52 - تاریخ اخبار القرامطه، ص 57.
- 53 - البداية و النهاية؛ ج 11، ص 237. و تاریخ اخبار القرامطه، ص 57 و کامل ابن اثیر، ج 6، ص 335.
- 54 - النجوم الزاهرة، ج 3، ص 302.
- 55 - اتحاف الوری، ج 2، ص 395.
- 56 - قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 476. و کشف الغمه، ج 2، ص 502 و بحارالانوار، ج 52، ص 58.
- 57 - کار این رقابت بعدها به جایی رسید که خلیفه عباسی در قدح نست فاطمیان مصر که خود را از بنی هاشم می دانستند، در سال 402 شهادتنامه ای درست کرد و از علما و بزرگان مخصوص علویون از جمله سید مرتضی و سید رضی امضا گرفت و این در حالی بود که سید رضی در مدح فاطمیان شعر گفته بود. رجوع شود به: سیوطی، حسن المحاضرة، ج 2، ص 151. و کامل ابن اثیر، ج 7، ص 263.
- 58 - کامل ابن اثیر، ج 6، ص 194.
- منبع: مقاله یعقوب جعفری، سایت راسخون**